

گفتمان عرفان در رمان جزیره سرگردانی و ساربان سرگردان

جهانگیر صفری

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد

ابراهیم ظاهری^۱

دانش آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد

تاریخ دریافت مقاله: ۹۵/۶/۱۶؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۵/۱۲/۲۳

چکیده

ورود مدرنیته موجب تغییرات گسترده‌ای در سطوح مختلف جامعه ایران، از جمله سطح فکری و فرهنگی شد و گفتمان عرفانی که می‌توان گفت از گفتمان‌های سنتی مسلط در فرهنگ ایرانی بود، دچار تغییراتی شد. رمان‌های فارسی، از جمله بسترهایی بودند که این تغییرات را نشان دادند یا خود در زمینه ایجاد دگراندیشی مؤثر واقع شدند. بنابراین، بررسی آن‌ها می‌تواند نقش مهمی در جریان‌شناسی عرفان و جایگاه عرفان در دوره معاصر داشته باشند. هدف این پژوهش نیز بررسی بازنمایی گفتمان عرفان در رمان جزیره سرگردانی و ساربان سرگردان از سیمین دانشور است. در این رمان، سه گفتمان «سنتی»، «مدرن» و «نیمه‌سنتی» بازنمایی شده‌است. در گفتمان سنتی، تکیه بر این است که عرفان در همان مفهوم سنتی خود برای رهایی انسان از سرگردانی، دوباره احیا شود. اما در گفتمان مدرن، به انتقاد از عرفان پرداخته شده‌است و نقشی برای این اندیشه، در حل مشکلات جامعه معاصر قائل نشده‌اند. بازنمایی این دو گفتمان با «بدنمایی» یا حداقل، نقطه‌ضعف داشتن همراه بوده‌است. در گفتمان «نیمه‌سنتی» که بازنمایی با «خوب‌نمایی» همراه است، نویسنده مبتنی بر آموزه‌های عرفان سنتی، عرفانی ارائه داده‌است که با جامعه مدرن همخوانی دارد.

واژه‌های کلیدی: رمان، عرفان، سنت، مدرنیته، بازنمایی.

۱- مقدمه

با ورود مدرنیته و مدرنیسم به جامعه سنتی ایران، بسیاری از سطوح زندگی و جامعه دچار تغییرات شد و در کنار اندیشه‌های سنتی، اندیشه‌های نوینی رواج یافت که این امر موجب شکل‌گیری گفت‌مان‌های مختلفی شد؛ چنان‌که عده‌ای به طرفداری از سنت پرداختند و مدرنیته را نفی کردند و برخی نیز با طرد سنت‌ها، به دنبال مدرن کردن جامعه بودند. در مقابل این دو دسته، دسته سومی نیز بودند که ضمن حفظ ویژگی‌های مثبت سنت، به بهره‌مندی از جنبه‌های سازگار مدرنیته با جامعه‌ای ایرانی می‌اندیشیدند. از این رو، «روشنفکرانی را می‌توان یافت که نگاهی انتقادی به سنت و مدرنیته می‌افکنند و هم‌زمان آنچه را در هر دو طرف مثبت می‌یابند، برمی‌گزینند» (پدرام، ۱۳۸۳: ۴۶). این گفت‌مان‌ها، موجب چندصدایی شدن جامعه شدند که از نتایج این چندصدایی، سرگردانی نسل جوان بین آن‌ها بود، به گونه‌ای که این نسل برای شکل دادن به هویت خود دچار مشکلاتی شدند. بسیاری از اندیشمندان برای رهایی از این سرگردانی، راه‌حلهایی را ارائه دادند که یک رویکرد در این زمینه، بهره‌گیری از آموزه‌های عرفانی است. عرفان، از جمله اندیشه‌های مهم در فرهنگ گذشته ایرانی بود که با ورود مدرنیته، این گفت‌مان مانند بسیاری از گفت‌مان‌های دیگر در جامعه ایرانی به حاشیه رانده شد و یا اینکه آن جایگاه اصلی را که در فرهنگ سنتی داشت، از دست داد. با این حال، عده‌ای کوشیدند تا این گفت‌مان را دوباره به شیوه‌های مختلف زنده کنند. «عرفانیک» مکتب فکری و فلسفی متعالی ژرف برای شناخت حقایق امور و مشکلات و رموز علوم است؛ آن هم نه به طریق فلاسفه و حکما، بلکه از راه اشراق و کشف و شهود (ر.ک؛ سجادی، ۱۳۷۲: ۸). عرفان، علم به حضرت حق سبحان است از حیث اسماء، صفات و مظاهرش و علم به احوال مبدأ و معاد و به حقایق عالم و چگونگی بازگشت آن حقایق به ذات احدی حق تعالی و معرفت طریق سلوک و مجاهده برای رها ساختن نفس از تنگناهای قید و بند جزئیات و پیوستن به مبدأ خویش (ر.ک؛ یثربی، ۱۳۸۴: ۲۸-۲۵). محمدتقی جعفری از متفکران بزرگ معاصر کوشید تعریفی نو از عرفان ارائه دهد. وی می‌گوید: «عرفان اسلامی عبارت است از گسترش و اشراق نورانی من انسانی بر جهان هستی، به سبب قرار گرفتن من در جاذبه کمال مطلق که به لقاءالله منتهی می‌گردد» (جعفری، ۱۳۷۱: ۱۳). وی به دنبال ارائه نوعی از عرفان بود که با دنیای مردم و با اقتصاد، مدیریت، سیاست و جهاد ارتباط داشته باشد (ر.ک؛ نصری، ۱۳۹۰: ۴۹۸). شریعتی نیز از دیگر روشنفکرانی بود که در کنار برابری و آزادی،

عرفان را نیز جزو سه نیاز اصلی انسان‌ها برشمرد و معتقد بود: «آنچه در طول تاریخ محرک همه فرهنگ‌ها و حرکت‌های انقلابی و خلاقیت‌ها بوده، عشق و عرفان است» (همان: ۱۴۸). در کنار این روشنفکران، نویسندگان نیز از جمله گروه‌هایی بودند که گفتمان عرفانی را در آثار خود بازتاب دادند؛ چنان‌که جمال‌زاده در رمان‌های خود، عاقبت سعادت را در بازگشت به عرفان می‌داند و در *راه آب‌نامه*، ناکامی قهرمان متجدد، محملی برای گرایش به عرفان بدوی می‌گردد (رک؛ میرعابدینی، ۱۳۸۶: ۱۶۸). در رمان *شوه‌ر آهو خانم*، «آهو» برای التیام بخشیدن به دردهای خود به عرفان پناه می‌برد و به آذین نیز در مجموعه داستان‌هایش، به صورت پراکنده به عرفان توجه می‌کند و داستان‌های کاظم تینا نیز ریشه در عرفان دارند و وحدت عرفانی با طبیعت از درونمایه‌های آن‌هاست (رک؛ همان: ۷۴۴). سیمین دانشور نیز از جمله نویسندگانی است که در آثار خود به موضوع عرفان و جایگاه آن در جامعه مدرن ایران توجه نشان داده‌است. هدف این پژوهش نیز بررسی نقش عرفان در حل مشکلات جامعه معاصر، گفتمان‌های عرفانی و نحوه بازنمایی آن‌ها در رمان *جزیره سرگردانی و ساریبان سرگردان* است.

۲- پیشینه پژوهش

تاکنون پژوهش مستقلی درباره موضوع عرفان در رمان‌های سیمین دانشور انجام نشده‌است، اما در برخی آثار، به این موضوع توجه نشان داده‌اند؛ چنان‌که سرشار در کتاب *جلوه‌هایی از ادبیات سیاسی امروز ایران*، به این نتیجه رسیده‌است که نگاه دانشور به خدا و دین در این اثر، یک نگاه کاملاً غربی-اومانیستی با گوشه‌چشمی به شبه‌فلسفه پساتجددگرایی است. او معتقد است عرفان مطرح در این داستان، عرفان اسلامی نیست، بلکه ترکیبی از عرفان اسلامی، هندی، یهودی و گرایش‌های معنوی در دوره معاصر است (رک؛ سرشار، ۱۳۹۱: ۴۷-۱۰۷). قبادی در مقاله «تحلیل گفتمانی جزیره سرگردانی و پیوند معنایی آن با دیگر رمان‌های سیمین دانشور» به این نتیجه رسیده‌است که سلیم از شخصیت‌های اصلی داستان، میان *مفاتیح‌الجنان*، *حلیة‌المتقین*، *زادالمعاد* و آرای دکتر شریعتی، عرفان هندی، *تذکره‌الاولیاء*، *تاجری تکمه* در بازار و روحیات انقلابی سرگردان است (رک؛ قبادی، ۱۳۹۰: ۴۹).

۳- پرسش‌های پژوهش

- در داستان‌های سیمین دانشور، عرفان چه نقشی در حل مشکلات جامعه معاصر، به‌ویژه «سرگردانی» و «بی‌هویتی» نسل جوان دارد؟

- چه گفتمان‌هایی درباره‌ی عرفان بازتاب یافته‌است و بازنمایی این گفتمان‌ها چگونه بوده‌است؟

۴- یافته‌های پژوهش

در رمان جزیره‌ی سرگردانی و ساریان سرگردان، سه گفتمان از درباره‌ی استفاده عرفان در جامعه‌ی معاصر ایران بازنمایی شده‌است که عبارتند از:

الف) **گفتمان سنتی**: در این گفتمان بر به‌کارگیری عرفان به همان شکل سنتی بدون هیچ‌گونه تغییری تأکید شده‌است.

ب) **گفتمان مدرن**: در این گفتمان، به نفی عرفان به طور کلی پرداخته شده‌است.

ج) **گفتمان نیمه‌سنتی (سنتی تعدیل‌شده)**: در این رویکرد، عرفان تعدیل، و متناسب به جامعه‌ی مدرن ارائه شده‌است.

۴-۱- سرگردانی، مهم‌ترین معضل در جامعه‌ی ایران

درونمایه‌ی اصلی داستان جزیره‌ی سرگردانی و ساریان سرگردان، سرگردانی جامعه‌ی ایرانی در دوره‌های مختلف تاریخی است. این سرگردانی‌ها عبارت است از: سرگردانی فلسفی، سیاسی و اعتقادی (عرفانی) (ر.ک؛ سرشار، ۱۳۹۱: ۲۶). دانشور ابتدا کوشیده‌است نشان دهد در جامعه‌ی معاصر، افراد، به‌ویژه نسل جوان، در زمینه‌های مختلف دچار سرگردانی هستند و بدین سبب، شکل‌گیری هویت آن‌ها دچار مشکل شده‌است. از نظر وی، علت این امر، چندصدایی شدن جامعه، در نتیجه‌ی ورود مدرنیته، به‌ویژه در دهه‌های سی، چهل و پنجاه بوده‌است. «مراد»، یکی از شخصیت‌های مهم داستان، در این زمینه می‌گوید: «این گوشه‌ی جهان همیشه یک جزیره‌ی سرگردانی بوده» (دانشور، ۱۳۸۰: ۳۲۵). سرگردانی داستان بیشتر از طریق شخصیت «هستی» نشان داده شده‌است. هستی (شخصیت اصلی داستان) نمی‌داند از جلال آل‌احمد و نگرش بازگشت به گذشته‌اش حمایت کند یا از خلیل ملکی و تز کمونیسم من‌های مسکو (همان: ۲۷)، پیرو سلیم باشد که اندیشه‌های اسلامی و عرفانی دارد یا مراد که مبارزه با استکبار را سرلوحه‌ی کار خود قرار داده‌است و متأثر از اندیشه‌های توده‌ای‌هاست. هستی در این زمینه به سلیم می‌گوید:

«من قاطی پاطی هستم. گاهی فکر می‌کنم چپ انسان دوستم و هوادار خلیل

ملکی و گاهی فکر می‌کنم به قدرت تحرک مذهب معتقدم و پیرو جلال

آل‌احمد، یا به قول شما به دینامیزم مذهبی. گاهی فکر می‌کنم تنها به هنر رو

بیاورم با برداشت درست سیاسی و اجتماعی. اما چه برداشتی درست است؟!
نمی‌دانم» (همان: ۸۷).

این سرگردانی نه تنها در حیطه عمومی، بلکه در حیطه خصوصی زندگی وی نیز خود را نشان داده‌است؛ چنان که هستی در خانه نیز نمی‌داند سوی مادر با اندیشه‌های مدرن برود، یا مادر بزرگ با اندیشه‌های سنتی و عرفانی (ر.ک؛ همان: ۱۸). در ادامه، دانشور به حیرت عارفانه در دوره‌های مختلف جامعه سنتی ایران می‌پردازد؛ چنان که نقل قول‌های فراوانی از شاعران و نویسندگان عارف در متن بیان می‌کند که افزون بر اثرگذاری و تکمیل معناآفرینی متن اصلی، باعث چندصدایی گفتمان نیز می‌شوند (ر.ک؛ سلیمی کوچی و سکوت چهارمی، ۱۳۹۱: ۹۱). همچنین، هدف او در بیان ابیات و جملاتی از شاعران و عارفان از دوره‌های مختلف، مانند هجویری، قشیری، عطار، سعدی، مولانا و حافظ این است که بگوید در ادوار مختلف تاریخ ایران، نوعی سرگردانی و حیرت وجود داشته‌است؛ چنان که در صحنه‌های پایانی داستان، سلیم، مراد و هستی در خانه سلیم به موسیقی گوش می‌دهند که این آهنگ پخش می‌شود:

«از هر طرف که رفتم جز حیرتم نیفزود

آوخ از این بیابان و زین راه بی‌نهایت»
(دانشور، ۱۳۸۰: ۳۲۲).

در ادامه، سلیم به موضوع «حیرت در منزل ششم منطق‌الطیر» می‌پردازد و جمله‌هایی با این مضمون از تذکرة‌الاولیاء، کشف‌المحجوب و از زبان عارفان مختلف می‌خواند: «کتاب دیگری برداشت و گفت: کشف‌المحجوب هجویری است و این طور خواند: چون مقصود اندر عبارت نیاید و بنده را از وی چاره نباشد، به جز حیرت دایم او را چه چاره باشد» (همان: ۳۲۴). همچنین، از زبان سلیم که در رشته عرفان تطبیقی تحصیل کرده‌است، به علت حیرت در عرفان با زبان امروزی اشاره می‌شود:

«سلیم گفت: شبیه جرقه ماشین است. استارت را که بزنی ماشین روشن می‌شود و ادامه داد: هر که نزدیک‌تر بود، حیرت وی بیشتر بود و خشوعش زیادتر. اندر هستی وی، عارف را شک صورت نگیرد و اندر چگونگی وی عقل را مجال نباشد... مراد سیگارش را در زیرسیگاری انباشته از سیگارهای تانیمه کشیده خاموش کرد و گفت: تقریباً فهمیدم. وقتی سالک در آخرین حد به خدا نزدیک می‌شود، به حیرانی می‌افتد... خوب فهمیدی. حیرانی آخرین مرحله علم و آخرین حد شناسایی است. صوفی در سلوک به جایی می‌رسد که تنها یک مو به

حق فاصله دارد و اینجاست که سرگردان می‌شود، اگر این حجاب که به اندازه سر مویی است، از میان برداشته شود، به حق واصل می‌گردد؛ یعنی به مقام جمع‌الجمع می‌رسد» (همان: ۳۲۴).

در این گفتار سلیم، مقام و جایگاه حیرت عارفانه نشان داده شده، تفاوت آن با سرگردانی اجتماعی و سیاسی در دوره معاصر بیان شده است. در دوره معاصر، سرگردانی ناشی از فراموشی خداوند و خدای شدن انسان است، در حالی که در جامعه معاصر، چندصدایی شدن جامعه سبب شده است تا افراد بین گفتمان‌های مختلف سرگردان باشند. سیمین پس از ایجاد تقابل و نشان دادن پیشینه بین این دو نوع سرگردانی و حیرت، حیرت عارفانه را بر سرگشتگی در دوره معاصر ترجیح می‌دهد و پس از بیان گفتمان‌های مختلف، عرفان را راه‌هایی نسل امروز از سرگردانی بیان می‌کند.

۲-۴- گفتمان عرفان‌گرای سنتی

در فرهنگ گذشته ایرانی تا پیش از مشروطه، می‌توان گفت عرفان، مهم‌ترین گفتمان بوده است، اما با ورود مدرنیته، این گفتمان در حاشیه دیگر گفتمان‌های مدرن قرار گرفت. بر این اساس، در داستان جزیره سرگردانی و ساریان سرگردان، از این گفتمان در پایان‌نامه‌ها و کتاب‌ها سخن گفته می‌شود که این امر نشان‌دهنده این است که اگرچه اندیشه‌های عرفانی در فرهنگ جامعه داستانی که نمادی از جامعه واقعی است، روزی وجود داشته است، اما در دوره مورد بحث (دهه‌های سی تا پنجاه)، دیگر کسی بر اساس آن عمل نمی‌کند و تنها در یادداشت‌برداری‌ها و پایان‌نامه‌ها می‌توان نشانی از آن را یافت. با این حال، عده‌ای بر آن هستند که چنین طرز تفکری را برای رهایی انسان از درد و رنج‌ها در جامعه معاصر زنده کنند. سلیم و توران، نماد چنین شخصیت‌هایی هستند که از طریق آن‌ها، گفتمان عرفان سنتی در داستان برجسته می‌شود.

سلیم بر اساس همان دیدگاه عرفانی قدیم، همه جهان را آفریده خداوند و بازگشت آن‌ها را به سوی او می‌داند: «سلیم خواند: ای لایتناهی! تو کیستی؟ آیا تو هسته اتمی که الکترون‌ها گرداگردت در حرکت‌اند؟ آیا به علت انفجار یک اتم مادر که تو بوده‌ای، حیات آغاز شده است؟ هستی نشأت گرفته؟ از تو جدا شدیم و به تو خواهیم پیوست» (همان: ۳۶). همچنین، سلیم به هستی می‌گوید در عرفان، خداوند بر مبنای عشق جهان را آفرید و اوست که با کشش خود، عاشق را به سوی خود می‌برد. سلیم نیز با اشاره به دیدگاه سعدی، سعی می‌کند نسل سرگشته امروز را بدین سوی سوق دهد: «خدا، عشق و امید هم

هست. همان طور که سعدی نقل کرده، از رگ گردن به ما نزدیک تر است. ما را می کشاند و از کشش او شوق وصال در ما انگیخته می شود» (همان: ۳۷). در این نمونه، سلیم برای بیان نشان دادن موضوع کشش الهی به سخن سعدی تمسک جسته است که این امر نشان دهنده نوع گرایش عرفانی اوست.

بار امانت از جمله بحث های مهم در عرفان است. عارفان بار امانت را لطیفه ای معرفی می کنند که آدمی به شرف برخورداری از آن به ارجمندترین بخش آفرینش تبدیل شده است و بر جمله کاینات امتیاز یافته است و هم به سبب این، موجب مسجود ملایک و محسود ابلیس و مستحق خلافت الهی واقع شده است (ر.ک: علمی و تسلیمی پاک، ۱۳۸۹: ۱۲۴). در دفترچه یادداشت سلیم نیز که نزد هستی باقی مانده است، اندیشه های مختلف عرفانی درباره این موضوع نشان داده شده است؛ چنان که از نظر عده ای، اندوه است: «چرا که خداوند انسان را از گلی شبیه گل سفالگران با اشکی که چهل سال فرشتگان ریختند، آفرید» (همان: ۴۸). عده ای آن را آزادی و اختیار انسان می دانند و «یک نظر دیگر هم دارم و آن اینکه بار امانت، عشق است که انسان را به وادی ایمن می رساند. نمی دانم چرا به یاد موسی (ع) افتادم که خدا شنید و محمد (ص) که خدا را دید» (همان). این جمله های نوشته شده در دفتر یادداشت سلیم نیز دلالت بر دیدگاه گفتمان عرفان گرای سنتی او دارد و سلیم مبتنی بر چنین بینشی به دنبال درمان دردهای جامعه خود است.

شایان ذکر است که عرفان رستگاری بخشنده و نجات دهنده بشر از نظر سلیم، عرفان اسلامی است و دیگر عرفان ها، از جمله عرفان هندی، در این داستان نقد و نفی می شود. اگرچه گفته شده است سلیم میان مفاتیح الجنان، حلیة المتقین، زاد المعاد و آرای دکتر شریعتی، عرفان هندی، تذکرة الأولیاء، تاجری تکمه در بازار و روحیات انقلابی سرگردان است (ر.ک: قبادی، ۱۳۹۰: ۴۹). باید گفت این گونه نیست. در دفترچه سلیم، ابتدا دیدگاه عرفان هندی درباره انسان بیان می شود: «ما مثل بادکنکی هستیم که نخ آن دست خداست. به هر طرف که بخواهد، می کشانندمان. در آسمان پروازمان می دهد و در زمین بند را می کشد» (همان). سپس سلیم به نقد این دیدگاه می پردازد و می گوید که در این نگرش، انسان موجودی آسیب پذیر است که اختیاری از خود ندارد. بنابراین، این دیدگاه در مقابل دیدگاه عرفان اسلامی قرار می گیرد: «پس اختیار چه می شود؟ مگر خداوند انسان را مختار نکرد که حتی خود را به وادی گناه بیندازد و مگر خال سیاه گناه، مایه امتیاز او از

کلّ کاینات نشد؟» (دانشور، ۱۳۸۱: ۶۴). بدین ترتیب، عرفان اسلامی بر عرفان هندی و امثال آن برتری داده می‌شود. در حقیقت، سلیم به دنبال ارائه عرفان اسلامی است. سلیم گفت‌مان مدرنیته را در مقابل گفت‌مان عرفانی قرار می‌دهد و آنگاه به نقد آن می‌پردازد؛ برای نمونه، زمانی که سلیم برای آشنایی با هستی و ازدواج با وی، به خانه مادر بزرگ هستی می‌رود، آن‌ها برای آشنایی با دیدگاه‌های هم، به بیان نظرهای خود درباره مدرنیته و بدین صورت، به گونه غیرمستقیم به نقد گفت‌مان‌های موجود در جامعه دوره خود می‌پردازند. سلیم در گفتگوی با توران که هم‌عقیده با اوست، می‌گوید: «از دوره رنسانس، شیطان خودش را وارد تاریخ کرد و نتیجه آن، اومانیسم است که از طریق غرب وارد جامعه‌های شرقی شده است و برای تأیید گفته خود مبنی بر غرب‌زدگی شرق، به سخن تقی‌زاده استناد می‌کند که ایران نیز باید سر تا پا غربی شود (ر.ک: همان: ۳۱). از نظر سلیم و توران، یکی از معضلات جامعه ایران، تقلید از غرب است. آن‌ها معتقدند ما خود منبع الهام داریم و نیازی به تقلید از غرب نیست. توران، این گونه به این منبع الهام اشاره می‌کند: «مادر بزرگ گفت مقصودشان قرآن، اسلام و عرفان است» (همان). به اعتقاد وی، انسان در دنیای معاصر، برای رهایی از اضطراب افسردگی و آن چیزی که هستی عصر کافکایی می‌نامد (همان: ۳۳) و راه رهایی از سرگردانی اجتماعی و سیاسی که نتیجه مدرن شدن و چند صدایی شدن جامعه در دوره معاصر است، بازگشت به عرفان اسلامی است. دلیلش این است که گرایش انسان به امور معنوی و عرفانی، امری فطری است و انسان می‌تواند به این ندای فطری پاسخ دهد و خود را از سرگردانی رهایی بخشد. «بشر به یک متافزیک، به یک پناهگاه، به یک پشتیبان آسمانی، و رای قدرت‌های این جهانی نیاز دارد. به نظر من، روی آوردن به مذهب و عرفان به طور خودجوش، امری طبیعی است» (همان: ۳۲).

از جمله شاخه‌های تصوف اسلامی، تصوف عابدانه بود که در آن، مبنای اندیشه بر زهد خشک و ناچیز شمردن دنیا و ترک آن استوار بود و خوف از خدا رنگی عابدانه و رهبانی می‌بخشید: «ترس از خدای منتقم قهار، ترس از مرگ، ترس از حساب روز قیامت، ترس از معصیت و جهنم» مهم‌ترین شاخصه‌های این نوع تصوف است (ر.ک: غنی، ۱۳۶۹: ۱۸). سلیم و توران هر دو در این داستان شخصیت‌های مذهبی هستند و تکیه خاصی روی انجام اعمال عبادی دارند؛ چنان‌که مادر بزرگ دائماً در حال وضو گرفتن، نماز و قرآن خواندن است (ر.ک: دانشور، ۱۳۸۱: ۶) و سلیم نیز در رعایت شئون اسلامی بسیار حساس است.

نمونه آن هنگامی است که با هستی تازه آشنا و نامزد شده‌است و از او می‌خواهد روستی سر کند: «اگر از شما خواهشی بکنم، قبول می‌فرمایید. هستی نادانسته گفت: البته. تمنا می‌کنم یک روستی سر کنید» (همان: ۳۸) همچنین، در صحنه‌های مختلف نشان داده می‌شود که وی برای نماز خواندن و روزه گرفتن و دیگر اعمال عبادی بسیار ارزش قائل است. بنابراین، می‌توان گفت نوع عرفانی که آن‌ها در پی رواج آن در جامعه معاصر هستند، بیشتر عرفان و تصوف عابدانه است. سلیم مبتنی بر آموزه‌های این نوع عرفان در پی درمان دردهای اجتماعی جامعه معاصر است.

از جمله علل سرگردانی افراد در جامعه متمدن امروز، پوچ‌گرایی و ناامیدی حاصل از آن است. در داستان جزیره سرگردانی، هستی در گفتگو با سلیم به این موضوع اشاره و سلیم راه حل‌هایی از آن را این گونه بیان می‌کند:

«هستی گفت: بشر فعلی دارد هیچ و پوچ می‌شود. دارد آخرین مرحله صنعت را می‌پیماید. دارد عصر انفورماتیک را مزمه می‌کند. بشر فعلی در حال انفجار است؛ انفجاری بدتر از ایلغار مغول. به عقیده من، آخر تمدن بشر فرارسیده‌است. تأملی کرد و افزود: عصر ما، عصر کافکایی است. بازتاب ناهشیار افسرده و بی‌تاب کافکاست» (همان: ۳۳).

سلیم علت این امر را فراموش کردن خدا در جامعه معاصر و روی آوری به ماده‌گرایی بیان کرده‌است: «ماده‌گرایی مدرنیسم به معنای غفلت انسان از بُعد روحی و معنوی خود و تنها تلاش برای تبیین بُعد مادی و فیزیکی و نیز تمشیت این بُعد از زندگی می‌باشد» (قربانی، ۱۳۹۲: ۳۲). از نظر وی، روی آوردن دوباره انسان به خداوند و توکل بر وی، انسان را از ناامیدی نجات می‌دهد: «سلیم با حیرت نگاهش گرد و گفت: اگر به خدا رو بیاورید و توکل به خدا کنید، این قدر ناامید نخواهید بود» (همان: ۳۳). در عرفان، توکل به معنای واگذاری امور به خداوند است که سه نشانه برای آن برشمرده اند: «آن که سؤال نکند و چون پدیدار آید، باز نزند و چون فراگیرد، ذخیره نکند و... اول مقام اندر توکل آن است که پیش قدرت چنان باشی که مرده پیش مرده شوی» (قشیری، ۱۳۶۷: ۲۴۶). سلیم نیز از انسان سرگردان امروز می‌خواهد دوباره به همان شکل سنتی، به خداوند روی بیاورد و بر وی توکل کند که این امر دلالتی دیگر بر این است که او در پی احیای همان عرفان سنتی است.

در عرفان اسلامی، انسان اشرف مخلوقات محسوب می‌شود و مهم‌ترین هدف این مخلوق، رسیدن به خداوند از طریق عبادت یا تهذیب نفس، و مهم‌ترین دشمن او در این راه نیز شیطان و خاصه در عرفان، شیطان نفس است. در جامعه معاصر، انسان خود در مرکز و کانون نظام آفرینش قرار گرفته‌است و بر آن است که نیازی به وحی ندارد و با کمک عقل و علم می‌تواند جهان متعالی را برای خود بسازد. در صحنه زیر، در گفتگوی بین سلیم، هستی و توران، این مسئله بیان شده‌است:

«درد بشر فرارسیدن عصر انفورماتیک نیست. درد بشریت، شیطان‌زدگی است هستی‌خانم نوریان. هستی خواست بگوید: مقصودتان خنده بی‌موقع من است، اما نگفت. توران خانم گفت: شیطان، نفس اماره است. سلیم گفت: شیطان فردی داریم و شیطان جمعی. در دوره ما، شیطان، جمعی است. تمام کره ارض را فراگرفته، بشر امروز خودش را خدا می‌داند. این هم خودش نوعی شیطان‌زدگی است... هستی خواند: برگزیده از مدار ماه، لیک بس دور از قرار مهر» (همان: ۳۳).

در این گفتگو، توران نفس اماره را مشکل بشر امروز می‌داند؛ نفسی که خود شیطان و در تعالیم عرفانی به آن اشاره شده‌است: «پس شیطان بر حقیقت، نفس و هوای بنده باشد» (هجویری، ۱۳۸۴: ۳۱۳). سلیم نیز شیطان‌زدگی را مشکل جامعه معاصر می‌داند. از نظر او، شیطان‌گرایی هر دوره، مختص خود آن دوره است و شیطان‌زدگی دوره معاصر را قرار گرفتن انسان در جایگاه خداوند می‌داند. از نظر او، راه‌هایی از این شیطان‌زدگی که یکی از نتایج آن پوچ‌گرایی و سرگردانی است، بازگشت به عرفان و انقلاب مهدی است (ر.ک: دانشور، ۱۳۸۰: ۳۳).

در صحنه دیگر از داستان، هستی به سلیم می‌گوید: «اگر نظر مرا بخواهید، پیش‌بینی نیچه درست است که جهان آشفته‌بازاری می‌شود پر از هیاهو (عین بازار مسگرها)، پر از مواد مخدر، پر از ولن‌گاری‌های جنسی. روزگار ما، روزگار سیاهی است» (همان: ۳۴). بر اساس این نگرش، هستی برخلاف پیشرفت وعده داده‌شده از سوی مدرنیته، آینده جهان را تاریک و سیاه می‌بیند و به جای پیشرفت، معتقد است بشر در مشکلات اجتماعی و عقیدتی قوطه‌ور و سرگردان خواهند شد. اما سلیم معتقد است می‌توان از این مشکلات‌های یافت؛ چنان‌که به هستی می‌گوید: «این روزگار سیاه، به انتها می‌رسد و بشر از آن روسفید بیرون می‌آید، عالم غیب و شهادت، در قرآن هم هست... اما حرف خود را دنبال نکرد» (همان: ۳۴). منظور از عالم غیب یا معنا، عالم ملکوت در عرفان است: «و ملکوت، باطن جهان باشد، ظاهر جهان را ملک خوانند و باطن جهان را ملکوت» (نجم رازی، ۱۳۷۳:

۴۷). گرچه سلیم سخن خود را به پایان نمی‌برد، اما می‌توان فهمید منظورش این است که برای رهایی از این روزگار سیاه باید دوباره به عالم معنا بازگشت. از نظر او، انسان در دوره معاصر، رابطه خود را با عالم معنا قطع کرده است و دل به سعادت در عالم ماده بسته که این امر موجب سرگردانی روح او شده است. بنابراین، با بازگشت دوباره به عالم معنا می‌توان به آرامش دست یافت.

در مجموع، از نظر سلیم و توران، راه نجات بشر امروز از سرگردانی حاصل از مدرنیته، بازگشت به آموزه‌های عرفانی است. سلیم به نقد تمام جنبه‌های فکری و صنعتی مدرنیته و مدرنیسم می‌پردازد و بر این باور است که انسان معاصر با نفی مدرنیته و بازگشت به عرفان ایرانی و اسلامی می‌تواند به رستگاری برسد. این گفتمان بازنمایی مثبتی در داستان نداشته است. از نظر نویسنده، نقطه ضعف این گفتمان در این است که مسائل اجتماعی جامعه، به‌ویژه مسائل مدرن را نفی می‌کند و در نتیجه، متناسب با زندگی بشر در دوره معاصر نیست.

۳-۴- گفتمان ضد عرفانی مدرن

اگر «سلیم» که حامی گفتمان عرفان‌گرای سنتی است، می‌خواهد انسان سرگشته امروز را با عرفان نجات دهد، «مراد» شخصیتی است که در نقطه مقابل او قرار دارد. از آنجا که سلیم خود طرفدار عرفان است، حیرت را مقدمه وصل به خداوند و رسیدن به مقام جمع‌الجمع می‌داند، اما مراد، نمادی از افراد طرفدار مدرنیته، هم حیرت عارفانه را و هم سرگردانی اجتماعی و سیاسی را نفی می‌کند. وی ریشه این دو ویژگی جامعه ایرانی در ادوار مختلف را در نوشته‌ای به هستی این گونه بیان می‌کند:

«هستی من! این غمناکه گسترده و وسیعی که ادبیات ما را تشکیل می‌دهد، به جز موارد استثنایی، زاده فرهنگ استبدادی و در زمانه ما، زاده فرهنگ استبدادی-استعماری ماست و ابهام واقعیت که گاه به حد کابوس‌زدگی می‌رسد و گاه به حد نمادگرایی، به همین جهت است» (دانشور، ۱۳۸۰: ۶۴).

مراد، موضوع عرفان در ادبیات را «غمناکه» نامیده است تا بدین صورت، نگرش منفی خود را به آن نشان دهد. از نظر مراد، ریشه گرایش به عرفان و همه حالات آن و نیز مشکلات مردم در دوره معاصر، استبداد و استعمار بوده است. بنابراین، بدین سبب عرفانی که خود زاده مشکلات سیاسی و اجتماعی در زمان گذشته بوده است، امروزه نمی‌تواند بشر را از سرگردانی رهایی بخشد. از نظر وی، راه نجات جوامع از این دو نوع حیرت و

سرگردانی، اصلاح جامعه بشری است؛ چنان که در ادامه آن یادداشت می‌نویسد: «آیا هنگام آن نرسیده که سخنگویان روح زمانه ما کوشش کنند فوق این دو قرار بگیرند» (همان). ریشه این گفتار مراد در اندیشه‌های مارکسیستی اوست. از آنجا که وی جزو توده‌ای‌هاست، بدین طریق می‌کوشد تا هم دین و معنویات را نفی کند و هم به مبارزه با امپریالیسم و نظام سرمایه‌داری بپردازد. البته سلیم به نقد این نوع اندیشه می‌پردازد و ریشه آن را بیان می‌کند. وی نیز مانند مراد معتقد است که دوام امپریالیسم غرب، راه درمان جامعه بشر نیست، اما برخلاف مراد، کمونیسم را نیز راه نجات نمی‌داند؛ چراکه «مارکسیسم مدرنیته را قبول دارد. بنابراین، دین می‌شود افیون بشر. من با اینکه خدا نادیده گرفته شود و پروتاریا جهان را مال خودش بداند، موافق نیستم» (همان: ۳۵).

به اعتقاد مراد، عرفان نمی‌تواند بشر امروز را نجات دهد: «حاصل این حرف و سخن‌ها به صورت نم‌درآوردن آدم‌هاست؛ نظیر نم‌هایی که زیر پای ماست. هرچه چوبش بزنی، فقط گرد و خاکش را گرفته‌ای و تازه آدم‌ها را از سرگردانی درنیاورده‌ای» (همان: ۳۲۴). مراد جایگاه عرفان برای رهاندن انسان از سرگردانی را به «چوب زدن به نم» و «گرفتن گرد و خاک» آن تشبیه کرده‌است و بدین ترتیب، نشان داده که رهایی از سرگردانی و رسیدن به آرامش از طریق عرفان، چیزی سطحی و زودگذر است و عرفان هرگز نمی‌تواند به صورت عمیق و ریشه‌ای مشکلات را حل کند. وقتی سلیم از او می‌پرسد، راه رهایی چیست؟ می‌گوید: «از سردمداری غرب خارج شدن» (همان: ۳۲۵). بدین ترتیب، مراد راه رهایی را در اجتماع و سیاست می‌جوید و به نظر او، رهایی از استعمار غرب که منظور امپریالیسم است، می‌تواند جامعه را از سرگردانی نجات دهد. بدین ترتیب، در مقابل نگاه عرفان‌گرای سلیم، نگاه مدرن‌گرای مراد قرار دارد. اگر سلیم بدون ایجاد پیوند بین عرفان با مسائل جامعه مدرن می‌خواهد بر اساس آموزه‌های عرفانی به همان شکل سنتی، مشکلات جامعه معاصر را حل کند، مراد با نفی معنویات و عرفان در پی این کار است. بازنمایی گفتمان ضدعرفانی مراد نیز در این داستان با «بدنمایی» همراه بوده‌است. از نظر دانشور، انسان مدرن نیازمند به مذهب و معنویت است؛ چیزی که در گفتمان ضدعرفان‌گرایی مراد به آن توجه نشده‌است:

«مردم زمان ما غرق در عمل و عکس‌العمل‌های مادی است و دود و غریو
ماشین، آوای ظریف قلوب را خاموش کرده‌است، در حالی که مذهب و معنویت

به ما رؤیا و امید می‌بخشد تا بار زندگی را با لبخند تحمل کنیم. مذهب زندگی آدمی را آسوده‌تر و منظم‌تر و شیرین‌تر می‌سازد» (همان، ۱۳۷۵: ۶۲-۶۳).

۴-۴- گفتمان عرفان‌گرای نیمه‌سنتی (سنتی تعدیل‌شده)

این گفتمان همان ویژگی‌های گفتمان عرفان‌گرای سنتی را دارد، با این تفاوت که در آن آموزه‌های عرفانی با توجه به نیازهای جامعه مدرن ارائه شده‌اند؛ از جمله کارکردهای عرفان در جامعه معاصر، رها کردن انسان از احساس درماندگی است (ر.ک؛ حیدری و دارابی، ۱۳۹۲: ۶۶). در این داستان، هستی ارائه‌دهنده چنین گفتمانی است. در آغاز داستان، هستی نمی‌داند بر اساس کدام گفتمان عمل کند: عرفان‌گرا یا عرفان ستیز. بدین سبب، به دنبال یافتن راهی برای رهایی از این حالت است. از نظر هستی که نظرگاه سیمین دانشور نیز است، هیچ کدام از گفتمان‌های مذکور، راه نجات جامعه نیستند، بلکه ترکیبی از این دو می‌تواند انسان معاصر را از سرگردانی رهایی دهد که می‌توان این نظر او را «عرفان اجتماعی‌شده» نامید.

در این داستان، هستی برای رهایی از سرگردانی، سیر و سلوکی را شروع می‌کند و سعی می‌کند در جهان دوقطبی شکل‌گرفته، یعنی جهان مدرن و سنتی، سیاست‌گرایی یا انزواگرایی، دین‌گرایی و به حاشیه راندن دین از صحنه زندگی، هدف زندگی را بیابد تا به آرامش برسد. او هم برخی از اندیشه‌های سلیم را می‌پذیرد؛ مانند توکل و اعتقاد به خداوند و هم مانند مراد، دغدغه‌های دنیوی و این‌جهانی مثل مسائل سیاسی و اجتماعی دارد. سرانجام، وی این نیروی رهایی‌بخش را در عشق و پیوند زدن آن با مسائل اجتماعی و سیاسی می‌یابد. بعد از اینکه هستی به «جزیره سرگردانی» تبعید می‌شود، به این بینش عرفانی دست می‌یابد؛ چنان‌که این نگرش عرفانی را در نگاه قدسی او به طبیعت می‌توان یافت؛ آنجا که به مراد می‌گوید: «خدا همین نزدیکی‌هاست و با جوانه‌های سبز خارها با من حرف زد... اگر خدا به زبان قوس و قزح با من حرف می‌زد... اگر به زبان نسیم، حتی با صدای باد...» (همان: ۹۵). سخن هستی در این مرحله از زندگی، یادآور این کلام سعدی در باب معرفت است:

«برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقی دفترست معرفت کردگار»

(سعدی شیرازی، ۱۳۸۲: ۲۹۵).

در جزیره سرگردانی، هستی جزو خداوندان هوشی می‌شود که برگ درختان سبز و قوس و قزح با او سخن می‌گویند و به معرفت کردگار دست می‌یابد. در این جزیره است

که پی می‌برد فعالیت‌های سیاسی از نوع فعالیت‌های مراد (بدون توجه به معنویت و عرفان) نتیجه‌ای ندارد و انسان را به سرگردانی می‌رساند: «مبارزه سیاسی تو را محکوم نمی‌کنم، اما نتیجه‌اش را که می‌بینی. از جزیره سرگردانی سر در می‌آوری» (دانشور، ۱۳۸۰: ۹۴). این جزیره سرگردانی گذشته از محل تبعید، نماد سرگردانی روحی و روانی نیز می‌باشد که شخصیت‌های داستان به آن گرفتار شده‌اند. در وادی‌های هفتگانه عرفانی، حیرت، ششمین مرحله است که مهم‌ترین ویژگی آن در *منطق‌الطیر عطار* چنین وصف شده است:

«بعد از این وادی حیرت آیدت	کار دایم درد و حسرت آیدت
هر نفس اینجا چو تیغی باشدت	هر دمی اینجا دریغی باشدت
آه باشد، درد باشد، سوز هم	روز و شب باشد، نه شب، نه روز هم
از بن هر موی این کس، نه به تیغ،	می‌چکد خون، می‌نگارد: ای دریغ!
مرد حیران چون رسد این جایگاه،	در تحیر مانده و گم کرده راه»

(عطار نیشابوری، ۱۳۸۸: ۴۰۷).

دانشور بین این مرحله و جزیره سرگردانی تشابهی ایجاد کرده است. جزیره سرگردانی نیز منطقه‌ای پوشیده از خار است: «چقدر سوسک! چقدر سوسمار و بوته‌های خار و خار و خارا!» (دانشور، ۱۳۸۰: ۹۴). گذشته از این، در این منطقه، اسکلتهای بسیار یافت می‌شود: «مارها روی زمین می‌خزیدند. به هم برمی‌آمدند و از هم جدا می‌شدند. چقدر کله‌های مردگان بر خاک چیده شده! حتی یک اسکلتهای مرده!» (همان). در این منطقه، هستی و مراد در نهایت درد و رنج به سر می‌برند و هر لحظه ممکن است زیر طوفان شن دفن شوند. بنابراین، می‌توان گفت این جزیره، همان مرحله حیرت در عرفان است که هستی به آن رسیده است. در عرفان، بعد از این مرحله، نوبت به مرحله فناست که مهم‌ترین ویژگی آن، فنا سالک در معشوق ازی است و نتیجه آن، رسیدن به آرامش است. هستی نیز بعد از وارد شدن به این جزیره سرگردانی است که به آن امید و نور الهی دست می‌یابد. وقتی مراد به او می‌گوید «ما گم شده‌ایم»، هستی جواب می‌دهد: «نه مراد، گم نشده‌ایم. تازه خودمان را پیدا کرده‌ایم» (همان: ۹۸). در اینجا است که خدا را بسیار به خود نزدیک می‌بیند و گویی به همان هستی در نیستی یا فنا رسیده است: «برخلاف تو احساس می‌کنم که الان خدا چنان به من نزدیک است که پیغامش را با سبزی سر خارها به من می‌رساند» (همان: ۹۴).

خواب در عرفان از جایگاه خاصی برخوردار است؛ چنان که بسیاری از کشف و شهودها از طریق رؤیا و خواب حاصل شده است:

«خواب سدّ حواس ظاهر است و فتح حواس قلب و حکمت در خواب آن است که روح قدسی که نفس ناطقه است، لطیفه‌ای است ربّانی و در این جسم سفلی غریب آمده است جهت اصلاح و منفعت او و رفع مضرات او و مادام که بنده بیدار است، روح در بدن محبوس است، چون خفت، او به مکان و عالم ملکوت اعلی و معدن لدنی بازمی‌گردد و به مقامات ارواح و معرفت معانی باز درآید» (باخرزی، ۱۳۸۵: ۱۳۸).

هستی نیز در خواب می‌بیند که به مقام جمع یا همان فنا رسیده است: «کوشش بسیار کرده‌ام که به تمامیت برسم. اگر زنده ماندم، یک خانه‌تکانی ذهنی کامل می‌کنم. در خواب خودم را دیدم که مجموع شده‌ام» (دانشور، ۱۳۸۱: ۱۰۱). این پیدا کردن خود و مجموع شدن، چیزی جز دست یافتن به نگاه عرفانی جدید نیست. هستی به انتقاد از نگاه غرب به انسان می‌پردازد، اما مانند سلیم همه غرب را نفی نمی‌کند و برخی از جنبه‌های آن، همچون پیشرفت صنعتی آن را می‌پذیرد. از نظر او، غرب انسان را به صورت تک‌بعدی می‌نگرد و به جنبه معنوی وی توجه نمی‌کند: «اشکال غرب در این است که خیال می‌کند بدن انسان شبیه یک ماشین است و از بیشتر اسرار قلب و مغز آنان هم می‌شود باخبر شد. روانکاوان هم بیماران را وامی‌دارند که عقده‌گشایی کنند. در زندگی عادی هم همین ابزار را تجویز می‌کنند» (همان: ۱۰۰) و به سوی اندیشه شرقی به انسان و رابطه‌اش با خدا گرایش می‌یابد. یکی از نگرش‌های مهم در شرق، نگاه عاشق‌مدارانه به هر چیز است:

«آنچه در ادب فارسی، خواه ادبیات عرفانی و خواه غیرعرفانی، در ارتباط با عشق مطرح می‌شود، آن نوع عشقی است که محبوب آن، انسانی است و انگیزه آن، صورت زیبا و حاسه ادراک آن چشم که اغلب عقل و عواطف انسانی نیز سبب تشدید و تلطیف آن می‌شود و سرشت آن را با سرشت لذت حاصل از غرایز حیوانی به کلی تفاوت می‌کند تا آنجا که خود نردبان خروج از دام‌چاله تنگ‌نظری‌ها و صفات مذموم و پست حیوانی و کمند عروج به قلّه صفات و خلق و خوی فرشتگی و الهی می‌گردد» (پورنامداریان، ۱۳۸۴: ۴۸).

هستی نیز در تقابل بین شرق و غرب به سبب چنین نگاهی در شرق، شرق را بر غرب غلبه می‌دهد: «شرق یاد می‌دهد که بر خود مسلط باشیم و عشق بورزیم و خود را در راه خدا فنا کنیم» (دانشور، ۱۳۸۱: ۱۰۰). در مقابل این، غرب که می‌توان گفت نماد دنیای مادی

در این داستان است، انسان را از چنین نگاهی به انسان، طبیعت و خدا خالی می‌کند. در پایان داستان، - طوطک - که چونان شخصیتی داستانی چند جا ظاهر می‌شود و نماد نفس مطمئنه و ناخودآگاه راوی و همه انسان هاست و تنها بر هنرمندان و انسان‌های درون بین و خلاق ظاهر می‌شود (قبادی، ۱۳۸۶: ۷۳)، این گونه راه رستگاری بشر را به هستی نشان می‌دهد: «راه رستگاری بشریت، برپاداشتن امپراتوری جهان عشق است، عاری از موانع دینی و طبقاتی و فرقه‌ای و هر گونه ستمی» (دانشور، ۱۳۸۱: ۲۵۱). در این سخن، از دو گفتمان عرفان‌گرای سنتی و عرفان‌گریز مدرن انتقاد شده‌است: گفتمان سلیم که بیشتر به موانع دینی می‌اندیشد و جهان را از بُعد دین می‌نگرد (تصوف عابدانه) و مراد که فرقه‌ای و بیشتر متوجه طبقات جامعه است. در حقیقت، دیدگاه هستی، جامع آن دو دیدگاه است. هستی در ادامه به زندگی اجتماعی با این بینش عرفانی، یعنی عشق به انسان‌ها و رسیدن به فنای در خداوند ادامه می‌دهد و بدین ترتیب، دانشور می‌کوشد عرفانی را با زندگی اجتماعی افراد تطبیق دهد و نوعی از عرفان را ارائه دهد که با زندگی اجتماعی مدرن پیوند داشته باشد. برخلاف عرفان سلیم که عرفانی اجتماع‌گریز بود و انسان را از زندگی اجتماعی دور می‌کرد و دیدگاه عرفان ستیز مراد که معتقد بود عرفان جایگاهی در جامعه معاصر ندارد، دانشور از طریق هستی، گفتمان عرفان اجتماعی‌شده را با بازنمایی «خوب» ارائه می‌دهد. البته تکیه او بر عرفان اسلامی است و چنین عرفانی را برای رهایی انسان معاصر از سرگردانی پیشنهاد می‌دهد.

۵- نتیجه

در رمان جزیره سرگردانی و ساریان سرگردان، دانشور کوشیده است یکی از مشکلات جامعه ایران، یعنی سرگستگی و سرگردانی نسل جوان را در دوران معاصر نشان دهد و راهکارهایی برای حل آن ارائه نماید. از نظر دانشور، ریشه این سرگردانی، گرایش مردم به صداها و مختلف در جامعه است و از آنجا که آن‌ها نمی‌توانند بین گفتمان‌های مختلف، گفتمان مورد نظر خود را بیابند، در جهت‌دهی و رسیدن به هدف زندگی، دچار مشکل و در نتیجه، بی‌هویتی و سرگردانی می‌شوند. از نظر وی، راه رهایی از این سرگردانی، بازگشت به عرفان است. او سه نوع گفتمان عرفانی را از طریق سه شخصیت داستانی «سلیم»، «مراد» و «هستی» نشان داده‌است. سلیم، نماد گفتمان عرفان‌گرای سنتی، معتقد است راه رستگاری بشر، بازگشت به عرفان اسلامی و بیشتر تصوف عابدانه است، اما از آنجا که در عرفان مورد نظر وی، جامعه معاصر و مدرنیته به صورت کامل نفی می‌شود، دانشور آن را

به صورت نگاهی ناقص ارائه داده‌است. مراد، مظهر گفتمان عرفان‌گریز مدرن، در مقابل سلیم، راه رستگاری را مبارزه با امپریالیسم می‌داند و معتقد است که عرفان نیز خود زاده شرایط نامناسب اجتماعی است و نمی‌تواند انسان معاصر را از سرگشتگی رهایی دهد. بازنمایی این گفتمان نیز همراه با بدنمایی است؛ زیرا به معنویت و مذهب (امر مورد نیاز بشر ماشین‌زده امروز) بی‌توجه است. در مقابل این دو دیدگاه، دیدگاه هستی‌قرار دارد؛ عرفانی که از طریق هستی ارائه می‌شود، بر مبنای عشق انسان‌ها به هم و به خداوند است. در این دیدگاه، عرفان با دنیای مردم قهر نیست و تنها جنبه فردی و اخلاقی ندارد، بلکه جنبه‌های مختلف زندگی اجتماعی و سیاسی را در بر می‌گیرد. در حقیقت، عرفان مورد نظر دانشور که از طریق هستی‌بازنمایی (بازنمایی مطلوب) می‌شود، بیشتر مبتنی بر عرفان عاشقانه است؛ عرفانی که ضمن حفظ معنویت، به مسائل زندگی امروزی جامعه توجه دارد، می‌تواند مشکلات روحی و روانی بشر امروز را برطرف کند و پاسخگوی مسائل آنان باشد.

منابع

- باخرزی، ابوالمفاخر یحیی (۱۳۸۵)، *اوراد الاحیاب*، به کوشش ایرج افشار، تهران، سخن. پدram، مسعود (۱۳۸۳)، *روشنفکران دینی و مدرنیته*، چ ۲، تهران، گام نو.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۸۴)، *در سایه آفتاب: شعر فارسی و ساخت‌شکنی در شعر مولوی*، چ ۲، تهران، سخن.
- جعفری، محمدتقی (۱۳۷۱)، *عرفان اسلامی*، تهران، دانشگاه صنعتی اصفهان.
- حیدری، فاطمه و بیبا دارابی (۱۳۹۲)، «بینامتنیت در شرق بنفشه اثر شهریار مندنی‌پور»، *جستارهای زبانی*، د ۴، ش ۲ (۱۴)، صص ۷۴-۵۵.
- دانشور، سیمین (۱۳۸۱)، *جزیره سرگردانی*، چ ۳، تهران، شرکت سهامی (خاص) انتشارات خوارزمی.
- _____ (۱۳۸۰)، *ساریان سرگردان*، چ ۱، تهران، شرکت سهامی (خاص) انتشارات خوارزمی.
- _____ (۱۳۷۵)، «هنر و مذهب»، *ساخت و تحسین هنر*، تهران، کتاب سیامک.
- سجادی، ضیاءالدین (۱۳۷۲)، *مقدمه‌ای بر عرفان و تصوف*، چ ۱، تهران، سمت.
- سرشار، محمدرضا (۱۳۹۱)، *جلوه‌هایی از ادبیات سیاسی امروز ایران*، تهران، مرکز اسناد و انقلاب اسلامی.
- سعدی شیرازی، مصلح‌الدین (۱۳۸۲)، *کلیات سعدی*، به کوشش محمدعلی فروغی، تهران، انتشارات پیمان.
- سلیمی کوچی، ابراهیم و فاطمه سکوت چهرمی (۱۳۹۱)، «گفتگومداری و چندصدایی در رمان جزیره سرگردانی اثر سیمین دانشور»، *پژوهش‌های ادبیات معاصر جهان*، د ۱۷، ش ۲، صص ۷۷-۹۱.
- سلیمی کوچی، ابراهیم و دیگران، (۱۳۹۰)، «تحلیل گفتمانی جزیره سرگردانی و پیوند معنایی آن با دیگر رمان‌های سیمین دانشور»، *ادب‌پژوهی*، ش ۱۵، صص ۳۵-۵۷.

- قربانی، قدرت‌الله (۱۳۹۲)، «نسبت انسان و حقیقت از منظر فیلسوفان مدرن»، *انسان‌پژوهی دینی*، ش ۳۰، صص ۴۸-۲۷.
- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد (۱۳۸۸)، *منطق الطیر*، مقدمه و تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، سخن.
- علمی، قربان و یونس تسلیمی پاک (۱۳۸۹)، «زمینه‌های شکل‌گیری دو اصطلاح بار امانت و عهد امانت در ادبیات عرفانی»، *مجله ادبیات عرفانی دانشگاه کاشان*، س ۱۲، صص ۱۲۱-۱۴۲.
- غنی، قاسم (۱۳۶۹)، *بحث در آثار و افکار و احوال حافظ: تاریخ تصوف در اسلام*، ج ۵، تهران، زوار.
- قبادی، حسینعلی و علی نوری خاتونبانی (۱۳۸۶)، «نمادپردازی در رمان‌های سیمین دانشور»، *گوهرگویا*، د ۱، ش ۳، صص ۶۳-۸۶.
- قشیری، عبدالکریم (۱۳۶۷)، *ترجمه رساله قشیریه*، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- میرعابدینی، حسن (۱۳۸۶)، *صد سال داستان‌نویسی ایران*، ج ۱ و ۲، تهران، نشر چشمه.
- نجم رازی، عبدالله بن محمد (۱۳۷۳)، *مرصادالعباد من المبدأ إلى المعاد*، به اهتمام محمداמיד ریاحی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- نصری، عبدالله (۱۳۹۰)، *رویارویی با تجدد*، ج ۲، چ ۲، تهران، نشر علم.
- هجویری، ابوالحسن علی (۱۳۸۴)، *کشف المحجوب*، ج ۲، تهران، سروش.
- یثربی، یحیی (۱۳۸۴)، *عرفان نظری: تحقیقی در سیر تکاملی و اصول و مسائل تصوف*، قم، بوستان کتاب.